

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۱ فبروری ۲۰۲۳

شبح چپ در امریکای لاتین در گشت و گذار است

ما باید تلاش کنیم تا خرد را در پرتو کلان ببینیم زیرا که جامعیت پدیده را بهتر عرضه می‌کند و وابستگی‌اش به مقوله کلان ما را در ارزیابی رویدادهای متنوع جهان یاری خواهد رسانید.

در این زمره‌اند رخدادهای امریکای لاتین از مکزیکو گرفته تا ارجنتاین و چیلی.

امریکای لاتین به حیاط خلوت امریکا معروف است و امریکا طوری از این حیاط خلوت سخن می‌گوید تو گوئی مالک تمام ممالک امریکای لاتین است. این خودبزرگبینی و طلبکاری و تحقیر سایر ملت‌ها از ویژگی‌های امریکاست، زیرا با این نوع تبلیغات و شست و شوی مغزی در میان مردم امریکا این سَم «محق» بودن، صاحب جهان بودن، خدشه‌ناپذیر بودن، شیوه زندگی امریکائی را برگزیدن و... را به منزله ابزاری برای توجیه استیلاگری خویش طرح می‌کند که گوئی حق دارد به عنوان «انسان برتر» به همه جهان امر و نهی نموده و این خصیصه یکه تازی و قدر قدرتی باید از جانب همه ملت‌های جهان بدیهانه به رسمیت شناخته شود. روح سیاست مدرن امپریالیستی امریکا همان روح در کفن‌پوسیده ارباب و رعیت است. امریکا به نوعی به تبلیغات هراس‌انگیز، به یاری فضای مجازی و اهرم‌های فشاری که در دست دارد، دست می‌زند تا کسی جرأت نکند به این دیو افسارگسیخته بگوید بالای چشم تو ابروست.

یکی از این عرصه‌هایی که امریکا به خود اجازه می‌دهد در آن شلنگ تخته انداخته و آن را برای آزمایشگاه خویش به موش آزمایشگاهی بدل کند امریکای لاتین است. نخستین آزمایشات اقتصادی نئولیبرالی را آنها در چیلی با شوک درمانی هیولائی به نام ژنرال «آگوستو پینوچیت» (Augusto Pinochet) و در ارجنتاین اعمال کردند که فاجعه به بار آورد و این ممالک به ویژه ارجنتاین را به ورشکستگی کشانید. آنها برای حفظ منافع خود در غارت این ممالک با نقض آشکار حقوق بشر و حقوق ملل به تحریم، کودتا و تجاوز نظامی دست زده و هنوز هم می‌زنند.

ژنرال «لارا ریچاردسون» (Laura Jane Strickland Richardson) فرمانده ستاد مشترک کشورهای متحده جنوب یا «ساوتکام» (SOUTHCOM-Commander, U.S. Southern Command) که مسؤل هماهنگی و هدایت تمامی عملیات نظامی امریکا در امریکای لاتین و کارائیب است، تنها چند روز پیش از برگزاری هفتمین اجلاس سران کشورهای امریکای لاتین و کشورهای حوزه کارائیب (سلاک) در بوئنوس آیرس، پایتخت ارجنتاین، در یک مناظره در اندیشکده شورای آتلانتیک امریکا در واشنگتن در مورد اهمیت ستراتیژیک منابع طبیعی منطقه امریکای جنوبی برای ایالات متحده اظهار داشت: «این منطقه برای امنیت ملی ما بسیار مهم است»؟!؟! وی «منابع غنی، خاک‌های کمیاب و

لیتیوم» را به عنوان توجیهی برای اثبات ادعایش ذکر کرد و افزود شصت درصد ذخایر جهان در مثلث لیتیوم ارجنتاین، بولیوی و چیلی واقع است. از این گذشته منابع عظیم نفت، مس و طلا و ونزوئلا و اکتشافات نفتی در گویان، جنگل‌های بارانی آمازون به عنوان «ریه بزرگ جهان» و ۳۱ درصد از ذخایر آب شیرین جهان در این منطقه وجود دارند. وی با تکیه بر این واقعیات نتیجه گرفت که ایالات متحده در آنجا با نوع جدیدی از رقابت، که منظورش حضور چین و روسیه در منطقه است، روبه رو است و بنابراین «کارهای زیادی برای انجام دادن» دارد. وی تأکید کرد: «این موضوع ارتباط زیادی با امنیت ملی ما دارد و ما باید بازی خود را تقویت کنیم».

خواننده گرامی توجه دارد که این خانم جنرال طوری صحبت می‌کند که گویا مالک امریکای جنوبی است و امنیت امریکا حد و مرز نمی‌شناسد. از جمله خلیج فارس نیز حریم امنیت امریکاست!

این اظهارات تهدیدآمیز و سیاست توسعه‌گر و استیلاجوی امریکا در حوزه منطقه جنوب به این مفهوم باید درک شود که سرنوشت طبقات حاکمه و دیکتاتورهای مستبد در امریکای لاتین برای ما بی‌تفاوت نیست و ما با تمام قدرت از امنیت خود - نه از منافع ملی این ممالک - دفاع خواهیم کرد و در این عرصه رقابتی نظیر چین و روسیه را داریم که به ویژه چینی‌ها سودهای فراوانی از این نزدیکی و «انفعال» ما می‌برند. نتیجه این که امریکای در حال افول، امریکایی که سقف بدهکاری‌اش خطر ورشکستگی برایش آفریده است و به بحران بودجه در امریکا انجامیده است، امریکایی که در شرف از دست دادن سرکردگی خویش در جهان است و ناچار است به جهان چند قطبی و پذیرش شکست دالر به مثابه ارز مبادلات تجاری جهان تن در دهد، حاضر نیست به این سادگی شکست و ضعف خود را بپذیرد و از اخلال در سرنوشت سیاسی امریکای لاتین دست بر دارد. این است که بررسی تحولات اخیر در امریکای لاتین و پیروزی‌های نیروهای چپ‌گرا در این منطقه واکنشی نسبت به استیلاجویی امریکا در این کشورها می‌باشد. این پدیده را باید در متن رویدادهای جهانی از جمله جنگ اوکراین، درهم شکستن وحدت‌نمایی اروپا و ناتو، قدرت‌گیری ایران در منطقه غرب آسیا و سیاست گردش به شرق ممالک جهان از جمله حضور برازیل در «بریکس» و درخواست ارجنتاین برای پیوستن به این اتحادیه دید. در ارزیابی نباید این وضعیت جامع و کلان را از دیده فروگذارد. این است که هر ضربه‌ای که در این منطقه به امپریالیسم امریکا می‌خورد یک پیروزی برای خلق‌های جهان در حفظ حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و ایجاد زمینه پیشرفت ضداستعماری این کشورها در سایر نقاط جهان محسوب می‌شود. هر نیروی انقلابی باید از تضعیف امریکا و متحدان غربی‌اش احساس مسرت کند، زیرا در متن تحولات کلان جهانی، فرجام آرامش و صلح جهانی، تشنج‌زدایی، تحقق حقوق بشر ارتقاء و پیشرفت ممالک، به این شکست ستراتیژیک امریکا در حوزه منطقه امریکای لاتین نیز وابسته است. پیروزی مردم ونزوئلا، بولیوی، چیلی، برازیل و... پیروزی مردم ایران نیز هست و این همبستگی سرنوشت ملت‌ها و ممالک از همین وابستگی کلان برمی‌خیزد.

با برگزاری مراسم سوگند رئیس‌جمهور جدید برازیل «لونیاز ایناسیو دا سیلوا» (ملقب به «لولا» Luiz Inácio Lula da Silva) در اوائل جنوری ۲۰۲۳ در پارلمان این کشور، نقشه سیاسی امریکای لاتین باز هم سرخ‌تر شد. اکنون تقریباً دولت‌ها در کلیه کشورهای این شبه قاره در دست نیروهای چپ قرار گرفته است. البته وقتی از نیروی چپ سخن می‌رانیم الزاماً منظورمان کمونیست‌ها که خواهان رفع ستم طبقاتی هستند نیست، بلکه نیروهائی را در برمی‌گیرند که در عین توجه به آشتی طبقاتی و کاهش خطر انفجار اجتماعی از افزایش شکاف طبقاتی ناراضی بوده خواهان رفاه بیش‌تر اجتماعی و توجه به طبقات فرودست جامعه هستند. آنها طیفی را تشکیل می‌دهند که به درجات گوناگون آمادگی مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری غارتگر نئولیبرالی را دارند. ولی همین امر نیز مورد پذیرش هیولای امریکا که اشتیهای سیری‌ناپذیر در غارت منابع جهان دارد نیست. در مکسیکو «آندرس لویز اوبرادو» (Andrés Manuel

(López Obrador) و در ارجنتاین «آلبرتو فرناندز» (Alberto Fernández) می‌کوشند که با استقرار یک حکومت ملی، مطالبات بحق اجتماعی را جامه عمل بپوشانند. در چیلی «گابریل بوریچ» (Gabriel Boric) ۳۶ ساله، رهبر سابق جنبش دانشجویی این کشور، می‌کوشد با سختی در مقابل قدرت ارتجاع نئولیبرالی چیلی با یک برنامه آلترناتیو چپ خواست‌های محقانه مردم را که نئولیبرالیسم از آنها ربوده است تا حد ممکن متحقق سازد. در کوبا علی‌رغم اعمال ۶۰ سال تحریم‌های جابرانه امپریالیسم امریکا که اقدامی ضدبشری و جنایتکارانه است، کماکان یک نظام اقتصاد اساساً دولتی مردمی به حیات خود ادامه می‌دهد. در کشور ۵۲ میلیون نفری کلمبیا، که بعد از برازیل و مکزیکو سومین کشور پر جمعیت امریکای لاتین محسوب می‌شود، «گوستاوو پترو» (Gustavo Petro) رهبر سابق چریک‌ها، به عنوان اولین دولت چپ در این کشور بر مسند قدرت تکیه زده است.

روند مبارزات در این شبه قاره در حقیقت ۲۰ سال پیش با جنبش‌های ضد اقتصاد فنودالی، که اینجا و آنجا با موفقیت‌هایی روبه رو گشت، آغاز شد. در رأس آنها کشور ونزوئلا به رهبری یک افسر ارتش به نام «هوگو چاوز» (Hugo Rafael Chávez Frías) قرار داشت که پرچم مبارزه ملی را به دست گرفت. گرچه او در آغاز با پرچم مبارزه علیه فساد در کشورش به میدان آمد ولی از سال ۲۰۰۱ روز به روز بیش‌تر به سمت سیاست‌های عادلانه اقتصادی روی آورد. بزرگترین اقدام او ملی کردن مجدد صنعت نفت کشورش و متعاقب آن تدوین یک برنامه جامع اجتماعی و نیز تصویب قانون اساسی دموکراسی شورائی بود. او به گسترش و تقویت تعاونی‌ها همت گمارد و خواهان یک همکاری ضدامپریالیستی در امریکای جنوبی شد. قدر مسلم این که ایرادات و اشکالاتی هم در برنامه «چاوز» ملاحظه می‌شد ولی امپریالیسم که با به کار بستن حربه ضدانسانی تحریم وارد میدان شد، ضربات جبران ناپذیری به اقتصاد و زندگی مردم این کشور وارد ساخت. علی‌رغم این، «چاوز» سرمشقی شد برای سایر کشورهای امریکا لاتین. آنها به این مهم پی‌بردند که در مقابله با امپریالیسم، توسل به سیاست میهن‌پرستانه حق حاکمیت ملی و حفظ تمامیت ارضی و قطع و کاهش نفوذ بیگانگان نیز ممکن است. به این ترتیب جاده برای به روی کار آمدن حکومت‌های مترقی کشورهای نظیر ارجنتاین، بلیوی، هندوراس، آکوادور، پاراگوئه هموار گشت.

کار به جایی کشید که نئولیبرال‌های دست‌راستی در برخی از کشورهای امریکای لاتین برای جلوگیری از گسترش چپ به یکباره طرفدار اجرای برنامه‌های جدید اجتماعی شدند! حکومت برازیل در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ تحت رهبری «لولا» و سپس جانشینش خانم «دیلما روسف» (Dilma Vana Rousseff) (۲۰۱۱-۲۰۱۶) که قربانی کودتای دست‌راستی شد، در این رابطه خط میانه را پیش گرفتند. گرچه طی این دوره روابط برازیل با مکزیکو نزدیک بود و سندیکاها نیز آزاد و فعال بودند ولی برنامه‌های آنها از سطح یک سازشکارانه سوسیال لیبرال تجاوز نکرد.

گرچه برنامه اجتماعی «لولا» به میلیون‌ها انسان فرودست کمک کرد تا به سطح متوسط زندگی ارتقاء پیدا کنند ولی به طور عمده دره میان فقر و ثروت دست نخورده باقی ماند. برندگان اصلی برنامه‌های «لولا» و «دیلما روسف» به طور عمده سرمایه‌گذاران بخش کشاورزی، ساختمان و شاخه مالی بودند.

علت ریزش برنامه‌های اجتماعی آنها در سالهای ۲۰۱۰ را باید در دو عامل جست و جو کرد. یکم سقوط قیمت نفت در سال ۲۰۱۴، دوم گسستی که بین اتحادیه‌های نیروهای چپ به علت تزلزل دولت در برخورد به طبقات توانگر به وجود آمده بود.

متأسفانه تاکنون بسیاری از پروژه‌های انجام شده در کشورهای امریکای لاتین در خدمت بازگذاردن دست قدرتمندان در عرصه‌های اقتصاد، ارتش و بی‌توجهی به گسترش فساد حتی در حکومت بوده است.

حتی در ونزوئلا به دلیل غارت خزانه دولت، اقتصاد نفتی این کشور در هم فرو ریخت. در برازیل نیروهای دست راستی از رسوائی فساد دولتی، که دست بر قضاء خود نیز در آن دخیل بودند، برای انجام یک کودتا بهره بردند تا خود را جایگزین نیروی چپ کنند.

با به راه افتادن موج دست راستی‌ها در این قاره عقبه ساعت می‌بایست به صورت افراطی تغییر جهت دهد. نیروهای سرکوبگر با میدان دادن به نئولیبرالیسم و زن‌ستیزی، افرادی نظیر «خائیر بلسونارو» (Jair Bolsonaro) در برازیل، «مارسیو ماکری» (Mauricio Macri) در آرژانتاین، «سباستیآن پیئرا» (Miguel Juan Sebastián Piñera) (Echenique) در چیلی و «ایوان دوکه» (Iván Duque Márquez) در کلمبیا به قدرت رسیدند. به این ترتیب برنامه‌های اجتماعی جای خود را به تسلیح هر چه بیش‌تر پولیس و ارتش داد. ذخائر طبیعی نظیر بخشی از جنگل‌های آمازون جهت گسترش مزارع کشاورزی به دست شرکت‌های کشاورزی بزرگ در معرض نابودی قرار گرفتند. آنها با تاسی به تئوری توطئه از زیر مبارزه جدی با بیماری همهگیر کرونا شانه خالی کردند و باعث مرگ میلیون‌ها انسان بیگناه شدند. در زمینه سیاسی نیز پا در جای پای دونالد ترامپ منفرود گذاردند. سیاست‌های بهداشت، درمان، سلامت و آموزش، ضربات سهمگینی را متحمل شدند. در واقع از سال ۲۰۱۵ یک سیاست ضد مردمی و ضد انقلابی در دستور کار آنها قرار گرفت.

این که امروز این نیروهای دست راستی از سریر قدرت به زیر کشیده شده‌اند را باید مدیون مبارزه سرسختانه توده‌های مردم این قاره بود.

برکناری این نیروهای اهریمنی از مسند قدرت نتیجه ناگزیر مبارزه و مقاومت خستگی‌ناپذیر مردم این سرزمین می‌باشد. در این رابطه به طور قطع موج جنبش خارج از پارلمان این کشورها نقش مهمی ایفاء کردند.

چیلی

در چیلی «گابریل بوریچ» چپ‌گرا و رهبر سابق اتحادیه دانشجویی این کشور پیروز انتخابات شد. این جنبش که با جرقه افزایش قیمت مترو شعله‌ور شد، در واقع حرکتی ضد سیاست‌های نئولیبرالی حاکم بر کشور بود و در تکامل خود خواهان تغییر قانون اساسی این کشور شد. گرچه جنبش اعتراضی و ضد نئولیبرالی به اندازه کافی قدرتمند بود ولی به علت فقدان رهبری انقلابی نتوانست به خواست‌های واقعی خود برسد.

در سال گذشته میلادی گرچه یکی از جناح‌های شرکت‌کننده در اعتراضات، طرح قانون اساسی نسبتاً مترقی‌تری تدوین و عرضه کرد ولی به دلیل فقدان اقتدار و نفوذ کافی در ائتشار و طبقات مردم و به ویژه در میان طبقه کارگر، در همه‌پرسی که به منظور تصویب این طرح برگزار شد رأی کافی نیآورد و به محاق رفت.

متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که حتی نیروی چپ جوان در دولت چیلی نیز قادر به انجام اصلاحات اقتصادی ریشه‌نی به نفع کارگران و زحمتکشان نیست و علت آنهم عدم تکیه اساسی به این نیروی مهم و قطعی اجتماعی است.

در حقیقت می‌توان ادعا کرد که علی رغم موفقیت‌های چشمگیر، امیدوار کننده گردش به چپ و دوری از امریکا و روی‌آوری به شرق در این قاره، هنوز یک تغییر ماهوی به نفع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان رخ نداده است.

نقل از توفان ارگان مرکزی حزب کاربران شماره 276 اسفند ماه ۱۴۰۱

www.toufan.org